

هنر

از « پی‌یر گاستالا » ۱

ترجمه علینقی وزیری
اساد دانشگاه

قبل از هر چیز لازم است تصریح شود که هنر چیست ، زیرا بسیاری از زیباشناسان بدون تصریح این موضوع ، آنرا اساس مطالعه خود قرار داده‌اند . به عقیده « مار » تا کنون کلمه‌ای از این بدتر توصیف نشده ، و از این مبهم تر برجای نمانده و از این بفرنج تر استعمال نگشته است .

بدین مناسبت ، نخست باید ببینیم : هنر چیست ؟

ما ، فعلا این موضوع ها را که : آیا هنر بازی است ؟ ، یا یک احتیاج طبیعی آدمی است ؟ ، یا مصرف قوای زاید فعاله است ، و یا فرمی از نیروی شهوانی است ؟ مسکوت میگذاریم و فقط به این میپردازیم که : ببینیم هنر چیست نه اینکه چرا هست ؟ .

پس در اینجا ماکاری نداریم که از هنر توصیف مستبدانه و دلخواهی کنیم و مقرراتی جهت استعمال آتی این کلمه وضع کنیم ، بلکه مطالعه ما

۱ - این مقال، بخشی است از کتاب زیباشناسی تجربی تألیف « پی‌یر گاستالا » (Pierre Guastalla) زیباشناس نامدار فرانسوی که توسط اینجانب بفارسی ترجمه شده و بزودی طبع و نشر خواهد شد .
مترجم

مربوط به تشخیص خصلتی است که این کلمه با آن مطابقت دارد .
لفظ هنر، بطور اعم ، موارد استعمال عدیده دارد ، یکوقت ، شناسائی
جميع قوانین عملی مربوط به يك کار را هنر انجام دادن آن کار میگویند . يك
وقت هم به ابداعات ، یا درستتر بگوئیم به ساخته های آدمی هنر اطلاق
می شود .

چون به لفظ « ساخته های آدمی » برخورد کردیم ، لازم است بدانیم
که : گرد آوردن عناصر مختلفی را در يك زمینه یا يك واحد ، ساخته آدمی
گویند ، همچنانکه با اندک توجه به شعر ، موسیقی ، نقاشی و رقص که ماقدمتاً
آنها را در اینجا وارد قلمرو وسیع هنر کرده ایم میتوانیم به چگونگی
ایجاد این ساخته های آدمی که هنرهای زیبا نامیده میشوند آگاهی یابیم .
اکنون چون به جمله « هنرهای زیبا » رسیدیم ، لازم است بدانیم
که : اگر عناصری پیوسته ، هم جنس ، یا غیر هم جنس ، به نیروی فراست
و ذوق آدمی در يك مجموعه گرد آیند ، همواره تشکیل هنرهای زیبا را
می دهند .

این همانست که ما همه جا به عنوان ساختمان هنری معرفی مینماییم .
حالا ببینیم که شرط لازم و کافی برای يك ساختمان ، یعنی ساختمانی
که در قلمرو هنر است چیست ؟
صمیمانه باید بگوئیم : شرط لازم و کافی آنست که پیش از وقت کاملاً
مشروط و تعیین شده (یعنی فرمایشی) نباشد ، و مخصوصاً باید ساختمان ،
یا قسمتی از آن که منظور نظر است ، نتیجه انتخاب شخص سازنده باشد .
کوشش ما بر این است که فعلاً حدود قلمرو هنر را در آنچه مربوط به
ساخته های هنری است نشان بدهیم .
به این مثال خوب توجه کنید : يك طراح بوسیله ابزار ، میخی را
طرح میکند :

اگر از روی يك طرح آماده که خطوط اصلی ، جوانب و الوان آن
معین و آشکار است طرح را به وسایلی برگردان نماید ، این طراح کاری
جز يك « کرده برداری »^۱ نکرده و مسلم است که این کار از قلمرو هنر

۱ - جهت انتقال يك طرح بر پارچه یا صفحه ای ، آن طرح را مشبك میکنند
و بر آن کردی مخالف رنگ صفحه زیرین میریزند . این عمل را کرده برداری
گویند .
مترجم

خارج است .

اگر بدون کرده برداری آن طرح آماده را عیناً استنساخ کند ، تاحدی
میتوان گفت هنر است .

اگر با ابزار طراحی از قبیل : گونیا ، پرگار و غیره کپی کند ولی با
این شرط که این استنساخ از روی طرحی نباشد بلکه از روی يك ميخ واقعی
فلزی صورت پذیرد ، آنگاه میتوانیم فکر کنیم که تازه وارد مرحله هنری
شده ایم .

حالا قدمی جلوتر میگذاریم ، اگر بجای ابزار که در ترسیم خطوط
وزوایا قسمتی از آزادی او را سلب میکنند با دست خالی آن ميخ را کپی
نماید باز هم پیشرفت بیشتری در قلمرو هنر کرده ایم .

خلاصه ، اگر بجای کپی کردن يك ميخ که رویهم رفته مقدار کمی از
آزادی او را میگیرد ، طراح میتواند سروتن مدلی را با گچ مجسمه سازی
کند ، آنوقت یقین است که کاملاً در قلمرو هنر میباشیم .

ملاحظه کنید ، با آزادی بیشتری که بتدریج به طراح دادیم ، و شعاع
عمل ، یعنی آزادیش را در انتخاب وسیعتر و زیاد تر کردیم ، بهمان نسبت
رفته رفته او را « بارورتر » و « هنرمند تر » معرفی نمودیم .
يك مثال دیگر میآوریم :

وقتی شما به اثبات يك قضیه هندسی پردازید ، يك کار علمی انجام میدهید
نه يك کار هنری ، زیرا سخن ، ودلائل پی در پی شما ، وابسته به روشی معین
ومتکی به دلایلی آماده شده است ، و تازه اگر هم طرق مختلفی برای اثبات
قضیه نشان بدهید باز هم یکسانند ، یعنی تمام از يك نقطه معین ، ومتکی به
دلایلی آماده شده است ، و تازه اگر هم طرق مختلفی برای اثبات قضیه نشان
بدهید باز هم یکسانند ، یعنی تمام از يك نقطه معین شروع میشوند و بيك
نقطه معین دیگر میرسند ، فقط کار شما در اینجا دگرگون کردن ترتیب عناصر
آنهاست ، و در حقیقت بهمین جهات است که منطق شما يك منطق درست و
بیوسه بنظر میآید .

لیکن بر عکس :

طریق حل دیگری ممکن است پیدا شود که خود شما بی اختیار بگوئید :
« چه راه حل قشنگی است . » (بدون شك مقصود شما از ادای این کلمه

آنستکه حل قضیه به شیوه هنری صورت گرفته است .

حالا میخواهیم ببینیم : آیا اختلافی میان آن اثبات ، و این یکی که شما را تحریک به اظهار لفظ قشنگ کرده است وجود دارد یا نه ؟

قدر مسلم آنست که اختلافی موجود میباشد ، زیرا شما در حل این مسئله دخالت يك سلسله وقایع را مشاهده میکنید که بر طبق معمول انتظار نمیرفت وارد صحنه شوند ، در این مورد ، یعنی در مورد وارد کردن یا نکردن این وقایع کشف مسئله پای بند جبر نبوده ، بلکه اختیار کامل داشته است ؛ همین آزادی ، و همین سهم شخصی است که با حل مسئله در آمیخته و به نیکوئی انطباق حاصل کرده است ، و هویدا است اگر این عناصر خارجی را دخالت نداده بود هرگز حل قضیه چنان از آب در نمیآمد که شما بفکر استعمال کلمه قشنگ در باره آن بیافتید . کاراکتر ویژه این طریق حل ، آنستکه غیر اجباری است ، یعنی نتیجه انتخاب کسی است که قضیه را حل کرده است و مسلم است این اثر ، یا طریقه اثبات ، در قلمرو هنر جای دارد .

دو مثالی که آوردیم نشان میدهد چگونه دیدگاه ما ، در قلمرو هنر گسترش مییابد ، و در آن هنگام که قصد داریم هنر را بطور محسوس توصیف کنیم ، چقدر نیازمند بدست آوردن همین دیدگاه هستیم .

در همین هنگام است که وقتی از کارهای ویژه و منحصر هنری سخن میگوئیم ، با کاراکتر هنر ، به وجهی کاملتر برخورد می نمایم ، و با طبع خلاق و آزاد هنرمند که مهمترین عنصر ، یا یگانه رکن مهم ایجاد يك ساخته هنری در زمینه نقاشی یا موسیقی یا ادبیات میباشد ، آشنائی پیدا میکنیم .

هر نمونه ای را که میل دارید انتخاب کنید ، در تمام آنها خواهید دید : بهمان نسبت که از آزادی موثر کم شده ، از ارزش هنری اثر نیز کاسته شده است .

مثلا : کار شاعری را که معمولا به خلق آثاری میبرد از د که در قلمرو هنر میباشد مورد مطالعه قرار بدهیم .

اگر قطعه ای را بخاطر قوافی معین ساخته است ، قافیه پردازی بیش نیست ، و خودتان احساس میکنید که از هنر بدور است .

اگر وی را در بحر یا افاعیلی محدود سازید ، یعنی موضوعی مثل مسابقه های مطبوعات سرگرم کننده برابرش بنهید ، بهمان نسبت که این

محدودیت زیادتر باشد افتراق از هنر نیز زیادتر خواهد بود .

بهر حال اگر در جمیع نمونه ها و امثله تعمق کنیم ، ملاحظه خواهیم کرد که : همیشه يك کارا کتر کلی در تمام آثار مختلفی که تحت عنوان هنر شناخته میشوند موجود میباشد که منحصرأ مربوط به همین نوع آثار هنری است .

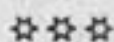
اکنون از گفته های خود این نتایج را استخراج میکنیم :
مقبول بودن هر اثر هنری در این نیست که دارای خاصیتی است ، بلکه در این است که واجد ساخت^۱ میباشد ، یعنی بیشتر از اینجهت مقبول است که واجد کارا کتری است مربوط به ساخت غیر اجباری نه خاصیت .
تعریف يك اثر هنری در حقیقت بر چسبی است که میتوان به راحتی بدان اثر الصاق کرد ، تا بتوان آنرا در ردیف آثار دیگری که از نظر ساخت به آن شبیه هستند وارد نمود .

نکته ای که نتایج این نام گذاری یا رده بندی را کاملاً هویدا و محدود میسازد اینست که : این آثار چیزهای قابل نیستند و خاصیتی هم ندارند .

کلمه هنر برخلاف يك عقیده بسیار شایع ، بهیچ وجه معنای يك هنر توفیق یافته ، یا يك ساخت زیبا و یا يك اثری که قابلیت انتقال هر نوع هیجانی را داشته باشد و به ذوق ما نیز خوش بیاید را نمیدهد ؛ بلکه وقتی اظهار میکنیم فلان اثر در قلمرو هنر است ، میخواهیم خیلی ساده بگوئیم که مثلاً میتوانیم آنرا در قلمرو علم به حساب بیاوریم .

در تعریف این موضوع که : انتخاب در کار است ، مطلقاً نخواستیم بگوئیم که این انتخاب حتماً باید خوب باشد ، یا زیبایی را بخاطر بیاورد ، و یا لذتی را ایجاد کند . بلکه میباید بطور قطع و یقین تعریف هر را از تعریف زیبایی جدا کرد .

۱ - وقتی در برابر اثری یا طبیعتی زیبا قرار میگیریم بی اختیار میگوئیم « چه خوش ساخت است » یا « چه خوب ساخته شده » یعنی تحت تأثیر مهارت یا هنری که در ساختن آن (نه در شکل یا بیکر آن) بکار رفته قرار میگیریم . البته میتوانستیم کلمات « خوش کار » یا جمله « چه خوب کار شده » یا « چه بافت خوبی دارد » را بگذاریم ولی چون لفظ ساخت که بجای « Fabrication » گرفته شده است بهتر افاده معنای کلی را میکند آنرا برگزیدیم .
مترجم



اکنون شایسته است ببینیم، آیا این مفهوم هنری بر تمام طبقات و موارد امکان پذیر، قابل انطباق هست یا نیست؟
مثلا بدن نیست ببینیم که در موارد عادی مانند: هنر آشپزی، یا هنر مهندسی این مفهوم صادق است یا نه؟
اگر آشپزی، که به رموز این فن آگاه است، با مسئولیت خود موادی را انتخاب کند و سپس آنچنانکه میل اوست آنها را پیامیزد و غذائی مطبوع فراهم نماید هنر آشپزی در این باره عنوانی با مسمی است و در غیر این صورت، مطلقا بی معناست.

بهمین گونه است در مورد هنر مهندسی، یعنی آن مهندس مجرب و کار-آزموده ای که از میان اختیارات عدیده خود جهت حل هر يك از قضایا، راه حلی بنا بر اراده و میل خود برمیگزیند، يك کار هنری انجام میدهد، زیرا اگر غیر از این بود، یعنی تمایل خود را در انتخاب دخالت نمیداد، بحث از صورت هنری خارج میشد و وارد مبحث علم مهندسی میگردد.
در جمیع موارد، هر قدر هم که متعدد و پیش یا افتاده باشند مانند: هنر ترکیب باقیمانده خوراکی ها، یا هنر پدر بزرگ بودن، و غیره... همواره این اندیشه انتخاب شخصی در ایجاد ساختمان، یا انتخاب هر وضعیت دیگر، دخالت دارد.

«پی بر لافیت» در پژوهشی که بر «فاوست» کرده بر حسب اتفاق، این کارا کتر آزادمنشی هنر را تشریح کرده است، یعنی: آنچه او به عنوان اختلاف میان علم و هنر بیان کرده است در حقیقت همان کارا کتر ویژه هنر میباشد.

(ما هم بر همین رائیم، و پنداریم جز اینهم نمیتواند باشد. مثلا: شما دو لیست (صورت اسامی اشیاء. مترجم) دارید که در هر يك نام چیزهائی شبیه بهم را نوشته اید، هر يك از این دو لیست واجد کارا کتر ویژه ایست که مشترك میان اسامی همان لیست میباشد؛ اگر شما بخواهید

۱ - Pierre Laffitte

۲ - فرض کنید اسامی يك لیست از خوراکی ها و یکی دیگر از پوشاکی ها باشد. مترجم

اختلاف میان دولیست را تشریح کنید ، چاره جز این ندارید که کارا کتر هر يك از آنها را نمودار سازید ، بنابراین شما برای هر يك از لیست های خود به اتکاء نام هائی که در هر کدام از آنها جمع آوری شده است کارا کتری مشخص کرده اید .

باید متوجه بود که در اینجا يك کار فکری صورت گرفته است .

« پی برلافیت » مینویسد : « اختلاف میان هنر و علم به سهولت هویدا میگردد ؛ زیرا در علم ، موضوع فارغ از هر انتخاب آزاد است ، و بوسیله عناصر عینی نمودار میشود ، هدف علم در هر حال شناختن قوانین واقعی نمودها و موجودات میباشد و این شناسائی بوسیله ساختمانهای عقلانی که تابع مشاهدات قطعی هستند صورت می پذیرد ، به اضافه چون هدف و مقصد علم پیش بینی و دگرگون پذیری بلا تردید این مشاهدات است ، پس کار شعوری جداً محدود و معین میگردد ، یعنی در امور علمی ، مغز ما تابع توالی حوادث و فعالیت هستی موجودات میباشد ، بنابراین ، آزادی به آن معنا که در هنر وجود دارد در علم موجود نمیشود . »

هنرمندان و سازندگان ، به این کارا کتر اساسی آزادی در هنر ، پی برده اند .

اینک چند نمونه دیگر نشان میدهیم :

« بودلر ۱ » در همین زمینه چنین ابراز نظر میکسند : « به - محض اینکه شروع بکار میکردم ، میدیدم که نه فقط از مدل درخشان سحر انگیز خود دور میشوم ، بلکه ... در می یافتم کاری میکنم که بطور شکفت - آوری مخالف آن مدل تصادفیم میباشد . پیداست که این موضوع برای شاعری چون من ، که بزرگترین افتخارش اینست که میتواند طرحی را که ریخته توسعه دهد ، بسیار تحقیر کننده است . »

« کانت » هم در این زمینه چنین نوشته است : « در حقیقت ، عنوان هنر را باید به چیز هائی عطا کرد که با آزادی بوجود آمده اند ، یعنی مخلوق اراده ای هستند که برهان و منطق هادی آن میباشد . »

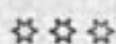
« گروس ۲ » نیز همین عقیده را دارد ، و در احساس آزادی ، کارا کتر ویژه هنر را مشاهده میکند .

« سنت بوو ۱ » هم در موضوع « مادام بواری ۲ » اینطور ابراز نظر میکند: « سازنده ، یا هنرمند ، از آغاز تا پایان ، بروفق دلخواه خود کار میکند . »

« رمی دو گورمون ۳ » نیز در همین زمینه مینویسد : « من که افتخار دارم آنچه دلم میخواهد مینویسم . »

بنا بر این ، از این پس هنر را بعنوان يك کارا کتر عام ، یعنی عاری از صنعت خاصی فرض میکنیم که از ساخته‌های کسانی حاصل میگردد ، که در آنها عناصر ارادی موجود میباشد ، یعنی ساخته هامعطوف به آزادی سازنده هستند .

بطور خلاصه : نشان هنر ، چیزی جز نشان آزادی هنرمند نیست .



برخی از زیباشناسان ، بویژه متقدمان ، از نظر دیگری مغایر با آنچه ما تا کنون گفته‌ایم این دو موضوع ، یعنی هنر و زیبایی را مشخص کرده‌اند . « کروچه ۴ » معتقد است : « (به زعم زیباشناسی باستانی) غالباً يك واقعه هنری بایک زیبایی ، بسایک تقلید یا محتویش ، بطور وضوح از یکدیگر متمایز و مشخص هستند . » ارسطو در کتاب « بوتیقا ۵ » ی خود مینویسد : اشیائی که در طبیعت موجب تنفر ما هستند مانند هیكل حیوانات کریه و خطرناک یا نعل انسان یا لاشه حیوانی ، آنگاه که بر پرده نقاشی منتقل گردید مورد علاقه ما واقع میشوند . « پلوتارک ۶ » در رساله ای اصرار دارد ثابت کند که : اشیاء هنری ، از اینرو که زیبا هستند مورد پسند ما نیستند ، بلکه چون شبیه میباشند مورد پذیرش ما قرار میگیرند . بنا بر این ، اگر آنچه را که در طبیعت زشت است ما آرایش و پیرایش دهیم خیانت به تناسب و شباهت کرده‌ایم . خلاصه بدینسان نتیجه میگیرد که : « زیبا چیزیست و زیبایی تقلید ، چیز دیگری ... »

فقط مکتب « فلوطین ۷ » است که توانسته میان این دو قلمرو مجزا ، اتحادی به اینصورت برقرار کند : زیبا و هنر ، هر دو متفقاً به يك کار واحد

۱ - Mme . Bovary - ۲ Sainte-Beuve

۳ - Rémy de Gourmont - ۴ - Croce - ۵ - Poétique

۶ - Plutarque - ۷ - Plotin

میپردازند، و خیال نکنید که این کار واحد، بوسیله حلول کامل مفهوم مبهم زیبایی افلاطونی، در مفهوم صریح هنر، حاصل شده است، نه، بلکه این عمل بوسیله معلوم، در نامعلوم، یعنی هنر، در زیبایی انجام یافته و بهمین دلیل است که از این پس، یک بصیرت جدید، بطریق ذیل حاصل میشود: زیبا و هنر هر دو به چیزی مبدل گشته اند که میتوان آنها را به عنوان سودای عرفانی، و علو روحانی تعبیر کرد.

به نظر ما تشخیص اخیر کاملاً بکار هر گونه مطالعه تحلیلی صریح میخورد، یعنی در این سنخ تشخیص است که ما میتوانیم، هم هنر را بدون زیبایی مشاهده کنیم و هم با زیبایی توأم ببینیم؛ و از این گذشته مسلم است که زیبایی، هم در هنر و هم در جاهای دیگر ممکن است موجود باشد. اکنون، با این وضع، چگونه میتوانیم مطالعه هنر را با زیبایی بموازات هم تعقیب نماییم؟



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی